



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲

انبیا گفتند: نومیدی بد است

فضل و رحمت‌های باری بی حد است

پیغمبران در جواب من‌های ذهنی گفتند که ناامیدی بد است، چراکه رحمت‌های خداوند پی‌درپی و بی حد است و نومیدی با آن جور در نمی‌آید.

نکته ۱: این ابیات به ما کمک می‌کنند که نه بترسیم و نه ناامید شویم.

نکته ۲: در خانواده خصوصاً اگر پرجمعیت باشد، ما با چالش‌های زیادی روبه‌رو می‌شویم و من‌ذهنی ما دردناک می‌شود. و چون با من‌ذهنی عمل می‌کنیم، بعداً اگر وارد روابط زناشویی شویم نیز درد و چالش و ناامیدی به‌وجود می‌آید. راهی که می‌توانیم از این دردها رها شویم، عمل نکردن برحسب من‌ذهنی و مهم ندانستن آن‌چه که ذهن نشان می‌دهد است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۳

از چنین مُحسنِ نشاید ناامید

دست در فِتراکِ این رحمت زبید

*فِتراک: تسمه و دَوالی که از پس و پیش زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی به ترک می‌بندند.

ناامیدی از چنین خداوندی که دائماً احسان و خوبی می‌کند شایسته نیست. با گشودن فضا به ریسمانِ رحمت الهی چنگ بزبید.



نکته ۱: رحمت ایزدی وقتی به ما می‌رسد که فضا را باز کرده باشیم؛ منتها ما بیشتر اوقات به ناله و شکایت مشغولیم.

نکته ۲: بیشتر خواسته‌های ما روان‌شناختی هستند و ما اصلاً به آن‌ها احتیاج نداریم، و وقتی نمی‌توانیم آن‌ها را به دست بیاوریم خشم، رنجش، ترس، حسادت، انتقاد، پندارکمال و درد به ما دست می‌دهد و همه این‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند و ما را ناامید می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۴

ای بسا کارا، که اول صعب گشت

بعد از آن بگشاده شد، سختی گذشت

چه بسا کارهایی که در آغاز دشوار به نظر می‌آیند، اما اندکی بعد همان کارهای دشوار، آسان می‌شوند و آن سختی‌ها می‌گذرند. [به عبارتی رهایی از من‌ذهنی و زنده شدن به حضور نیز در اول سخت و مشکل به نظر می‌آید، ولی کم‌کم که فضای درون باز می‌شود متوجه می‌شویم که سختی گذشت.]

نکته: شناسایی من‌ذهنی و به‌صورت حضور ناظر درآمدن، زمان بر است. ما باید روی خودمان کار کنیم، صبر داشته باشیم و قانون جبران را رعایت نماییم و ناامید نشویم. اگر عجله کنیم و زمان «قضا و کُن فکان» که برای تبدیل ما لازم است را رعایت نکنیم و بخواهیم با من‌ذهنی مان عجله کرده «هرچه زودتر بهتر» را به خودمان تحمیل کنیم، ناامید می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۵

بعدِ نومیدی، بسی امیدهاست

از پسِ ظلمت بسی خورشیدهاست



[اگر در اثر عمل کردن با من ذهنی دچار ناامیدی شدیم، باید بدانیم] پس از هر ناامیدی، امیدهای بسیاری وجود دارد. از پس ظلمت و تاریکی من ذهنی نیز روشنایی‌های بسیاری وجود دارد، به شرط این که انسان تصمیم بگیرد با هشیاری جسمی فکر و عمل نکند.

نکته: اگر در هر کاری موفق نشده‌ایم، یعنی به اندازه کافی کار نکرده و صبر نداشته‌ایم. و باید بدانیم که من ذهنی سعی می‌کند ما را از انجام آن کار ناامید کند، ولی ما نباید این اجازه را به او بدهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۴

گفت: از رُوحِ خدا لاتیاً سُوا

هم‌چو گم‌کرده پسر، رو سو به سو

*لاتیاً سُوا: ناامید نشوید.

[یعقوب] گفت: از لطف و رحمت خدا ناامید نشوید و [برای یافتن یوسف یا زنده شدن به بی‌نهایت خدا] مانند کسی که فرزندی گم کرده است، به هر سو بروید و تلاش کنید.

نکته: مولانا با این بیت به ما می‌گوید: «از لطف و رحمت و کمک خدا ناامید نشوید.»

قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۷

«يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.»

«ای پسران من، بروید یوسف و برادرش را بجوید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.»



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۵

از ره حسّ دهان، پرسیان شوید

گوش را بر چارراه آن نهید

از طریق دهان باطنی خود به جست‌وجوی [یوسف یا همان من اصلی‌تان] پردازید و گوش باطنی خود را نیز بر چهار طرف مسیر او بخوابانید، باشد که صدای او را بشنوید. به عبارتی فضا را بگشایید و از طریق فضای گشوده‌شده، اصل خود را بیابید. [سؤال نکنید و دنبال جواب ذهنی نباشید بلکه اجازه دهید همان فضای گشوده‌شده پاسخ سؤالات شما را بدهد.]

نکته: ما با خواندن ابیات مولانا و تأمل می‌توانیم اشتباهات خود را متوجه شویم، ولی حتی اگر بیت مولانا را متوجه نشدیم هم باید صبر داشته باشیم و حواسمان به خودمان باشد و به جای سؤال پرسیدن از دیگران، فضا را بگشاییم تا پاسخ و راه حل مسئله ما از فضای گشوده‌شده بیاید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵

هله، نومید نباشی که تو را یار براند

گرت امروز براند، نه که فردات بخواند؟

ای انسان، آگاه باش، مبدا به خاطر این که برحسب من ذهنی فکر و عمل کردی و بی‌مراد شدی، ناامید شوی و فکر کنی که خداوند تو را از خودش می‌راند. اگر امروز تو را که در من ذهنی هستی به دلیل این که فکرها، باورها و همانندگی‌های آفل را در مرکزت گذاشته‌ای از خودش براند، در عوض، فردا وقتی فضا را باز کنی و دردها و همانندگی‌هایت را بیندازی، خداوند تو را نزد خودش خواهد خواند و با او یکی می‌شوی؛ چرا که تو امتداد او هستی.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آن جا

ز پسِ صبر تو را او به سرِ صدر نشاند

اگر خداوند در فضای یکتایی را به دلیل این که من ذهنی داری و با دید غلط همانیدگی‌ها می‌بینی، به رویت بست، تو از آن جا مرو، [ابیات مولانا را بخوان، تأمل و صبر کرده، فضا را گشوده نگه‌دار؛] زیرا بر اثر صبر و فضاگشایی‌های پی‌درپی، او تو را به سر صدر، در بالاترین نقطهٔ مجلس می‌نشاند یعنی فضای درونت را باز کرده، تو را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده خواهد کرد.

نکته: این مطالب هم بر زندگی مادی و هم بر زندگی معنوی ما مطابقت دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها

ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

اگر خداوند همهٔ راه‌ها و گذرها، یعنی همهٔ راه‌های ذهنی و مادی را به روی تو ببندد و شکست بخوری، لحظه‌به‌لحظه تسلیم باش و ستیزه و مقاومت نکن؛ زیرا در اثر فضاگشایی و طلب حقیقی تو، خداوند راه پنهانی را برایت باز می‌کند، راهی که هیچ من‌ذهنی قادر نیست آن را بشناسد.

نکته: روانشناسان می‌گویند ما انسان‌ها در میانسالی دچار بحران شده و احساس پوچی می‌کنیم، یعنی همهٔ جهت‌ها از جمله خانه و همسر ما را ناامید و مأیوس می‌کنند؛ این جا همان موقعی است که باید فضا را بگشاییم تا در به روی ما



گشوده شود. ولی اگر در ذهن بمانیم و نفهمیم که الآن قیامت ماست و باید برحسب هشیاری نظر کار کنیم، در ذهن می مانیم و از بین می رویم.

تیترا

«حکایت آن درویش که در کوه، خلوت کرده بود و بیانِ حلاوتِ انقطاع و خلوت و داخل شدن در این منقبت که انا جلیسُ

مَنْ ذَكَرَنِي وَ اَنِيْسُ مَنْ اسْتَأْنَسَ بِي

گر با همه‌ای، چو بی منی، بی همه‌ای

ور بی همه‌ای، چو با منی، با همه‌ای»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۴

بود درویشی به کُھساری مُقیم

خلوت او را بود هم‌خواب و ندیم

درویشی در کوهستانی اقامت گزیده بود و عزلت و گوشه‌نشینی، انیس و مونس او بود.

[درویش نماد ما انسان‌هاست که در کوهسارِ ذهنِ مقیم هستیم و تصمیم می‌گیریم که فضا را بگشاییم و عهد می‌کنیم

برحسب خرد خداوند زندگی کرده، میوهٔ فضاگشایی را بخوریم نه انقباض را، و هر آن‌چه را ذهن نشان می‌دهد به مرکز

راه ندهیم و برحسب آن‌ها فکر و عمل نکنیم.]



نکته ۱: ما نمی‌توانیم بگوییم که من می‌خواهم من ذهنی را نگه دارم و با آن زندگی کنم و بمیرم، زیرا کار ما بسیار سخت شده و دچار چالش و کارافزایی می‌شویم و مانع و مسئله می‌سازیم و موش من ذهنی همه‌چیز ما را می‌دزد و زندگی ما را خراب می‌کند.

نکته ۲: حال ما با من ذهنی دائماً در حال تغییر است و ثابت نمی‌ماند. دام را می‌بینیم ولی نمی‌توانیم جلوی افتادن در آن را بگیریم، پس با من ذهنی نمی‌توانیم زندگی کنیم و بهتر است هرچه زودتر آن را بیندازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۵

چون ز خالق می‌رسید او را شمول

بود از آنفاسِ مرد و زن، ملول

چون از بارگاه الهی، از فضای گشوده‌شده، هرآنچه می‌خواست یعنی سکون و آرامش حقیقی و یکی شدن با زندگی به او می‌رسید، از همدمی و انس با مرد و زن یعنی همهٔ کسانی که من ذهنی داشتند دلتنگ و دل‌سیر بود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۶

همچنان که سهل شد ما را حَضر

سهل شد هم قومِ دیگر را سفر

*حَضر: اقامت در شهر، منزل، محلّ حضور



همین طور که فضاگشایی، بودن در حضور خداوند و داشتن حضور ناظر برای ما کاری ساده و آسان است، برای من‌های ذهنی که قوم دیگری هستند سخت و دشوار است؛ آن‌ها همواره می‌خواهند از فکری به فکر دیگر بروند، سفر در دایرهٔ همانیدگی‌ها را دوست دارند و این کار برایشان امری ساده و آسان است.

تیترا

«بقیهٔ قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوهٔ کوهی از درخت باز نکنم و درخت نفشانم و کسی را نگویم صریح و کنایت که بیفشان، آن خورم که باد افکنده باشد از درخت»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۴

اندر آن که بود اشجار و ثمار

بس مُرودِ کوهی آنجا، بی‌شمار

*اشجار: جمع شجر، به معنی درختان

*ثمار: جمع ثمر، به معنی میوه‌ها

*مُرود: مخفف امروود، به معنی گلابی

در آن کوهستان، درختان و میوه‌های بسیاری بود؛ به‌ویژه گلابی کوهی که به شمارش در نمی‌آمد. همان طور که کوه ذهن انسان نیز میوه‌های زیادی را به او نشان می‌دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۵

گفت آن درویش: یا رب با تو من

عهد کردم زین نچینم در زَمَن

*زَمَن: زمین

آن درویش یا انسان من ذهنی، درحالی که منقبض بود و در زمان مجازی به سر می‌برد، گفت: «خداوندا از این پس با تو عهد می‌بندم که با دید من ذهنی و عقل جزوی، از جهان میوه نچینم.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۶

جز از آن میوه که باد انداختش

من نچینم از درختِ مُنتعش

*مُنتعش: سرزنده، بانشاط، سالم

[درویش در ادامه می‌گوید: پروردگارا با تو عهد می‌بندم که به‌غیر از میوه‌ای که با فضاگشایی توسط باد «قضا و کُن فکان» تو این لحظه روی زمین می‌افتد، هرگز با من ذهنی میوه‌ای از درختانِ افراشته زندگی نچینم و در زمان مجازی گذشته و آینده زندگی نکنم.

نکته: ظاهراً همه ما عهد کرده‌ایم که زین پس از جهان، جز با فضاگشایی و جز میوه‌ای که به‌دست باد «قضا و کُن فکان» چیده می‌شود، میوه دیگری با «من ذهنی» خود نچینیم؛ اما آیا می‌توانیم به این عهد وفادار باشیم، یا این عهد یک عهد

سست ذهنی‌ست و به‌زودی شکسته خواهد شد؟



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۷

مدتی بر نذر خود بودش وفا

تا درآمد امتحانات قضا

آن درویش، مدت‌ها بر عهد و پیمان ذهنی خود پایدار ماند، تا این که امتحان قضا الهی در رسید.

نکته ۱: ما تصمیم می‌گیریم که زین پس با انقباض و عقل من ذهنی از جهان میوه نچینیم و فکر و عمل نکنیم و با عقل زندگی، ضرورت را در زندگی خود تشخیص دهیم، اما چون با ذهن تصمیم می‌گیریم، دیر یا زود عهدمان شکسته خواهد شد.

نکته ۲: «درآمدن اتفاقات خداوند» بدین معنی است که مرکز ما حقیقتاً خداوند نیست و هنوز با دید جدایی و دو بین من ذهنی کار می‌کنیم و به سمت همانیدگی‌ها کشیده می‌شویم.

نکته ۳: ما با عقل من ذهنی نمی‌توانیم هیچ تصمیمی بگیریم، بنابراین قبل از هر عهد و پیمانی، باید «ان شاء الله» بگوییم و همیشه فضا را باز کنیم، چراکه دل ما در دست «قضا و کُن فکان» زندگی است و ممکن است یک دفعه از طریق یک جسم ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۸

زین سبب فرمود: استتنا کنید

گر خدا خواهد به پیمان برزید

*استتنا کنید: ان شاء الله بگویید، اگر خدا بخواهد بگویید.



برای همین خداوند گفته است ان شاءالله بگویید، یعنی با فضای گشوده شده فکر و عمل کنید تا پیمان الست را به جای آورده و به بی نهایت و ابدیت او زنده شوید.

نکته: «ان شاءالله» معادل عدم کردن مرکز، برحسب فضاگشایی عمل کردن و بی کار کردن خواست و ابزارهای من ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هر لحظه میل و گرایش در مرکز انسان ایجاد می کنم و هر لحظه او را با چیزی جدید همانیده می کنم، سپس همانیدگی را از او گرفته، او را بی مراد می کنم، داغ آن را بر دلش می گذارم تا بداند مرکزش را باید از هر همانیدگی خالی گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود.

نکته ۱: ما مانند شخصی هستیم که به خداوند قول داد از طریق فضاگشایی میوه بچیند و دست به میوه نارس من ذهنی نزند تا زندگی با باد «قضا و کن فکان» آن را بپزد و آماده کند، اما او عهد خود را فراموش کرد. حال ما نیز به همین ترتیب کار می کنیم، یعنی به خداوند قول می دهیم فضاگشایی کنیم، ولی بلافاصله چیزها را به مرکزمان می آوریم و با وجودی



که می‌دانیم خداوند هر لحظه در کار جدیدی است، با پیش آمدن یک بی‌مرادی، سریع ناراحت می‌شویم و فضا را می‌بندیم. پس باید بدانیم این کار یعنی باز نگه داشتن فضا، کار سختی است و مستلزم این است که تمام توجهمان را روی خود متمرکز کنیم.

نکته ۲: اداره درون و بیرون ما همه در دست خداوند است و او این لحظه، کار لحظه پیش را انجام نمی‌دهد، ولی ما به خاطر آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان دچار کهنه‌پرستی می‌شویم.

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.»

«هرکس که در آسمان‌ها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱

در حدیث آمد که دل همچون پری است

در بیابانی اسیر صرصری است

*صَرَصَر: باد سرد و سخت، باد تند

در حدیثی آمده که دل انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان ذهن اسیر باد سرد و سخت همانندگی‌ها شده است.

نکته: ما هر لحظه قصد داریم با آوردن باورها و چیزهای ذهنی به مرکزمان حال خود را ثابت نگه داریم، اما چنین امری جز با فضاگشایی و قدم گذاشتن زندگی به مرکزمان امکان‌پذیر نیست.



حدیث

«إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ.»

«این قلب پری را مانند به هامون که باد، آن را زیر و زبر کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲

باد، پر را هر طرف راند گزاف

گه چپ و، گه راست با صد اختلاف

باد «قضا و کُن فکان» الهی دل همانیده انسان را که مانند پرِ ناچیزی ست و هر لحظه در کشمکش و تعارض درونی بین همانیدگی‌ها به سر می‌برد، گاه به چپ و گاه به راست می‌برد، تا با بی‌مراد کردنش داغ آن همانیدگی را بر دلش بگذارد و در نتیجه او فضا را بگشاید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳

در حدیثِ دیگر این دل دان چنان

کابِ جوشان ز آتش اندر قازغان

*قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرمود: «این دل همانیده را مانند آبی درون دیگ بدان که با حرارتِ آتش همانیدگی‌ها مرتب می‌جوشد، زیر و رو می‌شود و هیچ ثباتی ندارد.»



نکته: ما با درست کردن پارک ذهنی، می‌خواهیم کنترل همهٔ امور را به‌دست گرفته و درعین حال دل خود را نیز ثابت نگه داریم؛ چنین امری امکان‌پذیر نیست، چراکه دل ما مرتب توسط «قضا و کُنْ فکان» زندگی زیر و زبر خواهد شد.

حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»

«مثل قلب مؤمن در دگرگونی‌هایش همانند دیگِ در حال جوش است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۴

هر زمان دل را دگر رایی بُود

آن نه از وی، لیک از جایی بُود

دل انسان هر لحظه، یک راه و یک اندیشهٔ جدیدی پیدا می‌کند، اما این اندیشه‌ها از دل او نیست، بلکه از طرف دیگری یعنی از طرف خداوندست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۵

پس چرا ایمن شوی بر رای دل

عهد بندی تا شوی آخر خجل؟

حال که ذاتِ دلِ همانیده‌شده چنین است و درواقع افکار انسان در اختیار من‌ذهنی‌اش نمی‌باشد، پس چرا تو باید به من‌ذهنی اعتماد کرده، بدان خاطر جمع شوی، با افکار ذهنی عهد ببندی، سپس عهد خود را شکسته و شرمنده شوی؟



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۶

این هم از تأثیر حکم است و قدر

چاه می‌بینی و، نتوانی حذر

*حذر: پرهیز کردن، دوری کردن

این هم از تأثیر «قضا و کُن فکان» الهی است که با وجودی که چاه همانیدگی‌ها را می‌بینی و آگاهی که به تو ضرر خواهند زد، باز هم همانیده می‌شوی و به دامشان می‌افتی.

نکته: ما با من ذهنی‌مان می‌گوییم درد نمی‌خواهیم، ولی ذات من ذهنی اقتضا می‌کند که درد ایجاد کنیم و از دیگر من‌های ذهنی نیز اثر بپذیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۷

نیست خود از مرغ پَران این عجب

که نبیند دام و افتد در عَطَب

*عَطَب: هلاک شدن، هلاکت

این که انسان در ذهن مانند پرنده‌ای در حال پرواز دام همانیدگی‌ها را نبیند و به هلاکت و نابودی بیفتد تعجبی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۸

این عجب که دام بیند هم و تَد

گر بخواهد، ور نخواهد، می‌فتد

*وتد: میخ

عجیب این است که پرنده دام و میخ آن را می بیند، ولی چه بخواید و چه نخواهد در دام آن می افتد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۹

چشم باز و گوش باز و دام پیش

سوی دامی می پرد با پر خویش

آن پرنده با وجود این که چشم و گوش باز دارد و دام را در مقابل خود می بیند، اما با پر و بال خود به سوی دام می پرد و گرفتار می شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com